

حکومت قانون چیست؟

نوشته: آندرو آلتمن*

ترجمه: سعید پز شک مرندي

در این مقاله فکر حکومت قانون بصورت پنج جداگانه تشریح خواهد شد. این اصول حاوی محدودیت‌های مهمی هستند که بر نحوه عمل دولت و چگونگی کار قدرت سیاسی اعمال می‌شوند. برخی از این اصول ریشه‌های باستانی دارند و بعضی دیگر به دوره‌های جدیدتر مربوط می‌شوند. ولیکن در مجموع نشانگر استنباط غرب از حکومت قانون طی قرون متمادی می‌باشد.

۱- حکومت باید تحت قانون باشد

در مرکز حکومت قانون این فکر قرار دارد که دولت نباید قدرتش را بنحو مستبدانه‌ای اعمال کند. البته باید دانست که کل معنی حکومت قانون این نیست ولیکن این نقطه آغازی برای درک حکومت قانون است. دولتی که بر مبنای حکومت قانون قرار دارد روش‌ها و اصولی متفاوت از یک دولت خود کامه بکار می‌گیرد. درک این تفاوتها برای فهم حکومت قانون ضروری است.

یونانیان باستان معتقد بودند که حکومت خود کامه حکومتی است که مقید به مقررات و اصول قانونی نبوده و بنا به دلخواه و پسند خود عمل کند. برعکس در دولتی که مبنای کارش حاکمیت قانون باشد کسی بالاتر از قانون نیست و حتی بالاترین مقامات حکومتی نیز نمی‌توانند بمیل و دلخواه خود رفتار کنند. در چنین حکومتی مقامات فقط به انجام کارهایی که قانوناً مجاز باشند دست می‌زنند. بنابراین می‌توان گفت که اولین اصل حکومت قانون آنستکه دولت نباید فوق قانون

* این مقاله با اندکی تلخیص از کتاب زیر ترجمه شده‌است:

عمل ننماید. حال باید دید اگر قانون مقرر کند که حکومت مجاز است طبق دلخواه و پسند خود رفتار کند چه می‌شود. آیا می‌توان گفت که چنین حکومتی در اعمالش تابع قانون است؟

پاسخ به این سوال منفی است. چنین حکومتی را باید در زمره حکومت‌های استبدادی طبقه‌بندی کرد نه حکومت‌های قانونمدار. زیرا وقتی ما می‌گوییم که دولت نباید ما فوق قانون عمل نماید این اصل را با توجه به هدف اساسی حکومت قانون تعبیر و تفسیر می‌نماییم و هدف اساسی حکومت قانون تقیید و تنظیم قدرت دولت است بنحویکه بدلخواه و پسند خود عمل ننماید و پیش فرض چنین امری آنستکه قوانینی وجود دارند که تفسیقاتی واقعی برای افعال دولت ایجاد می‌کنند. چنانکه یونانیان باستان نیز بخوبی درک کرده بودند دولتی که قانوناً مجاز باشد بدلخواه خود رفتار کند نمونه‌ای از حکومت قانون نیست بلکه عکس آنست.

اما در واقعیت امر در هر دولتی مقامات و دستگاه‌هایی هستند که گاه از اختیارات قانونی خود تجاوز کرده و چه بسا مرتکب جرم نیز می‌گردند. آیا این بدان معنی است که در جهان واقع هرگز حکومت قانون وجود نداشته است؟

شکی نیست که حکومت قانون کامل هرگز بوجود نیامده و عقلاً می‌توان گفت که هرگز نیز پیدا نخواهد شد. از اینجهت فکر حکومت قانون فکری آرمانی است. با این وجود می‌توان تفاوت قابل شد بین دولتی که تا حد معقولی رعایت اصول حکومت قانون را می‌کند با دولتی که بهیچوجه آنرا رعایت نمی‌نماید.

شاید تعیین حد و مرز دقیقی بین این دو نوع حکومت غیر ممکن باشد. لیکن تعیین چنین حد و مرزی اهمیت زیادی ندارد. چنانکه تعیین مرز بین اشخاص طاس و دارای مو مهم نیست. زیرا هم برای حکومت قانون و برای طاسی هم مثالهای واضح و روشن و هم موارد بینابینی و قابل تردید وجود دارند. بحث در مورد حد و مرز دقیق دو پدیده چندان ثمر بخش نیست و همین اندازه کفایت می‌کند که بدانیم این دو با یکدیگر تفاوت دارند و از همین امر بعنوان نقطه آغازی برای بحث استفاده کنیم.

فکر حکومت قانون فقط به ماوراء قانونی عمل نکردن دولت مربوط نمی‌شود. اصل دوم حکومت قانون به نحوه انجام وظیفه دولت در برقراری نظم و آرامش

اجتماعی و از جمله جلب و مجازات اشخاص مضر به حال جامعه مربوط می‌شود. در اینجا نیز حکومت‌های خودکامه روش‌هایی مغایر با روش‌های حکومت‌های تابع قانون در پیش می‌گیرند.

۲- حکومت باید بوسیله ضوابطی اعمال شود

دولت تابع حکومت قانون برای حفظ نظم و آرامش جامعه عمدتاً به وضع و اجرای ضوابط و قواعد کلی دست می‌زنند. اینگونه ضوابط نه برای شخص خاص بلکه برای کل جمعیت یا طبقه خاصی از جامعه که ملزم به اطاعت از ضوابط مزبور هستند وضع می‌شوند. آحاد مردم را بشرطی می‌توان مورد تنبیه و تحدید قرار داد که معلوم شود ضوابط و قواعد آمرانه‌ای را نقض کرده‌اند. ولی چنانچه ثابت نشود که چنین عملی انجام شده‌است دولت تابع حکومت قانون از اعمال مجازات اجتناب می‌کند و اینکه دولت یا بقیه آحاد جامعه در خصوص متهم چه نظری دارند در تصمیم دولت بی‌اثر است.

دولت خودکامه برای حفظ نظم و آرامش جامعه به ضوابط و قواعد آمرانه بسنده نمی‌کنند. چنین حکومت‌هایی با بی‌اعتنایی از کنار ضوابط عبور می‌کنند یا اگر از ضوابطی پیروی کنند آن ضوابط بیشتر جنبه فرمان و امریه دارند و می‌توان با توسل به آنها دست به تحدید و مجازات اشخاص زد بی‌آنکه اثبات تخلف قانونی آنها لازم باشد. دولت خودکامه به مجرد اینکه شخصی را برای جامعه یا برای تسلط خود بر جامعه خطرناک تشخیص دهد فارغ از اینکه اصلاً ضابطه و قاعده‌ای نقض شده باشد یا خیر از شیوه‌های مذکور در فوق برای مجازات استفاده می‌کند.

پس دومین اصل حکومت قانون آنست که دولت باید نظم و آرامش جامعه را با نظامی از ضوابط و قواعد آمرانه حفظ نماید که پیامدهای نقض آنها نیز بخوبی روشن باشد. این اصل به دو نتیجه مهم می‌انجامد، اولاً اینکه دولت نمی‌تواند هیچ عملی را جرم بشناسد مگر اینکه قوانین مصرحاً آنرا این چنین قرار داده باشند. ثانیاً اینکه فقط شخصی را می‌توان بطور مشروع مجازات کرد که مرتکب جرمی شده باشد و حتی در اینصورت نیز مجازات باید محدود به حدود مقرر در قانون باشد. متفکرین حقوقی معمولاً از این دو قاعده با عبارات لاتین نوروم کریمن سینه لکه

(۱) (بدون قانون جرمی نیست) و نولا پوینا کریمن سینه لکه (۲) (بدون جرم مجازاتی نیست) یاد می‌کنند.

حکومت‌های قانونگرا نه تنها رفتارهای مجرمانه را با قواعد کلی مجازات می‌نمایند بلکه مسایل مدنی مثل عقود و مالکیت را نیز بوسیله چنین قواعدی تنظیم و تنسيق می‌نمایند. حقوق مدنی حاوی ضوابط و قواعدی است که رفتارهای خاصی مثل نقض عهد یا دخول به حریم منازل (۳) را منع می‌کنند. برخی ضوابط مدنی دیگر اشخاص را قادر به نیل به اهداف خاصی می‌کند که در غیر اینصورت میسر نبودند، مثل تنظیم وصیت‌نامه قانونی و عقد قراردادهای لازم الاجرا. واقعیت آنستکه برای حفظ نظم و آرامش جامعه هم قوانین جزایی و هم قوانین مدنی اهمیت دارند.

۳- ضوابط را باید با رعایت برخی شرایط شکلی اعمال کرد

اندکی دقت معلوم می‌نماید که دولتی که بموجب ضوابط کلی حکومت می‌کند به سهولت می‌تواند خود را از قید اصل دوم حکومت قانون رها ساخته و همانند دولتی عمل کند که پایبند آن نیست. مثلاً دولت می‌تواند ضوابطی کلی را وضع نموده لیکن آنها را مخفی و محرمانه نگاه دارد یا ضوابطی وضع کند که بشر قادر به اطاعت از آن نباشد. (هر شخص بالغی در سالروز تولد ۲۱ سالگی خود از روی کره ماه پبرد) و آنگاه افراد را بجرم نقض آنها مجازات کند. یا ممکنست دولت ضوابطی را وضع و سپس آنها را عطف بمسابق باجرا گذارد یعنی شامل حال اعمالی که قبل از وضع قانون روی داده‌اند نیز بنماید.

روشن است که دولتی که برای کنترل جامعه بدینگونه اعمال دست می‌یازد مرتکب خود کامگی شده‌است. بدینجهت لازم است شرایط دیگری نیز برای حکومت قانون قایل کردیم. این شرایط هم به ماهیت ضوابط مورد استناد دولت مربوط می‌شود و هم به شیوه بکارگیری آنها.

بدین ترتیب به سومین اصل حکومت قانون می‌رسیم که به موجب آن ضوابط و قواعد کلی آمرانه‌ای که جهت حفظ نظم و آرامش جامعه بکار می‌روند اولاً باید در دسترس همگان باشند، ثانیاً معنی آنها باید تا حد قابل قبولی روشن و صریح باشد، ثالثاً برای مدت معقولی لازم الاجرا باقی بمانند، رابعاً ناظر به آینده باشند نه

گذشته، خامساً بنحو بیطرفانه‌ای اجراء شوند، که با معنی اصلی آن ضوابط نیز تطبیق داشته باشند، سادساً قابل اطاعت باشند، سابعاً با قواعد حقوقی پیش از خود سازگار باشند.

موارد ذکر شده بالا را خصوصیات شکلی می‌نامیم زیرا در مورد محتوای ضوابط آمرانه‌ای که بوسیله دولت اعمال می‌شوند بی‌تفاوتند. در واقع اصل سوم حکومت قانون ماهیت ضوابط مورد نظر را تعیین می‌کند و به اینکه چه نوع اعمالی باید بموجب قوانین منع یا تجویز شوند کاری ندارد. بعنوان مثال این اصل مانع از ممنوعیت مذهب خاصی نمی‌باشد و صرفاً اعلام می‌کند که اگر چنین ممنوعیتی وجود داشته باشد باید دارای چه خصوصیتی باشد.

۵- حاکمیت مردم محدود به حدود قانونی است

تا اینجا دیدیم که چگونه حکومت قانون شیوه‌های اعمال قدرت بر افراد و مؤسسات خصوصی تحت حاکمیت دولت را تنظیم و تحدید می‌کند. ولی بزعم گروهی از نظریه پردازان سیاسی یک نیروی سیاسی وجود دارد که برتر از قدرت حکومت است و آن نیروی مردم می‌باشد. بگفته این صاحب‌نظران حاکمیت از آن مردم است بدین معنی که قدرت سیاسی غایی در دست مردم است. بدینجهت است که جان لاک (۶) بحث می‌کند که مشروعیت هر دولتی مبتنی بر رضایت مردم است و چنانچه حکومت اعتماد مردم را زیر پا بگذارد مشروعیت خود را از دست می‌دهد و مردم مجاز به تغییر آن هستند. این بحث مبنای استدلال لاک در مورد انقلاب سیاسی علیه دولت استبدادی است.

اینکه مردم را دارای حاکمیت بدانیم پرسش‌های گوناگونی را بر می‌انگیزد. بعنوان مثال آیا مقوله مردم صرفاً افسانه‌ای سیاسی نیست که بخشی از جامعه برای قبضه کردن قدرت سیاسی ابداع کرده‌اند؟ در سال ۱۷۷۶ انقلابیون آمریکا به نظریات لاک در مورد مردم استناد می‌نمودند ولیکن یک فرد شکاک می‌تواند استدلال کند که این مردم کسی نبود جز اشخاص مذکر سفید پوست و ممتاز از لحاظ اجتماعی. لیکن اجازه بدهید فعلاً این گونه مسایل را کنار بگذاریم و صرفاً جهت ادامه بحث فرض نماییم که قابل قبول است که مردم را دارندگان غایی

حاکمیت سیاسی بدانیم. در اینجا سوال مهمی مطرح می‌شود و آن اینست که آیا حکومت قانونی فقط دولت را محدود می‌کند یا مردم را نیز مقید می‌نماید. البته شکی نیست که آحاد جامعه بعنوان اشخاص خصوصی تابع حکومت قانونند ولی آیا مردم بعنوان یک هویت گروهی که دارای حاکمیت غایی و نهایی نیز هستند بهمان نحو تابع حکومت قانون هستند؟

باید دانست که هدف اصلی و مرکزی حکومت قانون آنست که هم قدرت سیاسی را محدود نماید و هم قدرتهای خصوصی را. معمولاً قدرت سیاسی بوسیله دولت که مجموعه‌ای از موسسات مشخص در درون جامعه است اعمال می‌گردد. (۶) ولی اگر مردم نیز قدرت سیاسی را اعمال نمایند این قدرت باید تنظیم و تحدید شود. زیرا اراده مردم نیز به همان اندازه اراده حکومت می‌تواند مستبدانه باشد.

به علاوه در جوامع دموکراتیک خط مشی مشخصی بین اراده مردم و اراده حکومت وجود ندارد. معمولاً دولت بطور کلی به اراده مردم واکنش نشان می‌دهد و مردم نیز وسیله‌ای غیر از حکومت برای ابراز و اعمال اراده خود ندارند. اگر بگوییم مردم مافوق قانون هستند مثل آنست که بگوییم حکومت دموکراتیک مافوق قانون است و این با اصول پایه‌ای حکومت مشروطه در تضاد است. بدین ترتیب به اصل پنجم از حکومت قانون می‌رسیم که بموجب آن مردم با داشتن حق حاکمیت مکلفند در محدوده قانونیت و قانونمداری گام بردارند.

فساد

دیدیم متفکرینی که از حکومت قانون هواداری می‌کنند با حکومت‌های خودکامه مخالفند. فلاسفه اعم از جدید و قدیم معتقدند که یکی از خطرات مهم دولت خودکامه آنست که به طرف فساد میل دارد و باعث می‌شود که منافع خصوصی حکام بر صلاح کلی جامعه اولویت پیدا کند. اگر حکام مجاز باشند که به میل و اراده خود عمل کنند انتظار می‌رود اعمالی نمایند که باعث بهبود وضع خودشان به بهای فدا کردن منافع جامعه بگردد. چون حکومت قانون قدرت حکام را محدود می‌کند بنابراین می‌تواند از چنین فسادى جلوگیری کند.

افلاطون عقیده داشت که افرادی وجود دارند که تعدادشان بسیار نادر است و

اینگونه افراد صفات هوشمندی و درستکاری را بصورت توأم با خود دارند. هوشمندی آنها در آنست که مصالح جامعه را می‌شناسند و درستکاری ایشان بدان معنی است که مصالح مزبور را دنبال می‌کنند نه مصالح شخصی خود را. اینگونه افراد بنظر افلاطون بهترین حکام هستند. این چنین افرادی هم هوشمندانه حکومت می‌کنند و هم تا سر حد توان بشری غیر قابل فساد خواهند بود.

لیکن افلاطون به این نکته نیز توجه داشت که حتی چنین پادشاهان فیلسوفی نیز کاملاً غیر قابل فساد نیستند و بنظر وی در دولت ایده‌آل حتی چنین حکام هوشمند و دارای فضایل اخلاقی نیز مشمول مقررات و قواعد خواهند بود. هدف از اینگونه مقررات آنست که پادشاهان فیلسوف نیز به سودای دنبال نمودن منافع شخصی مصالح جامعه را قربانی نکنند. لذا حکام از حق مالکیت بر دارایی و ثروت‌های شخصی ممنوع و محروم هستند. زیرا گمان می‌رود که اینگونه ثروت‌ها باعث شود حکام به دنبال نمودن منافع شخصی به بهای مصالح اجتماعی و سوسه شوند.

البته ما اینگونه محرومیت را امروزه امری افراطی و غیر عملی می‌دانیم. لیکن اعتقاداتی که سبب شده افلاطون چنین پیشنهادی را ارایه کند برای ما نیز امری آشناست: از آنجاییکه بشر قابل فساد است پس لازم است که حتی بهترین و خردمندترین حکام نیز بوسیله مقررات و قواعد قانونی محدود گردند. فلاسفه جدید اگر چه روش افلاطون را برای مبارزه با فساد حکام تجویز نمی‌کنند ولی بر موضوع فسادپذیری بشری گاهی حتی از افلاطون نیز بیشتر تاکید می‌نمایند.

انتقامجویی

یونانیان باستان دریافته بودند که اهمیت حکومت قانون فقط در جلوگیری از فساد حکومت نیست. آنها همچنین دریافته بودند که حکومت قانون در مهار نمودن میل خطرناک بشر به انتقامجویی نیز مفید است و هواداران نوین حکومت قانون نیز به این برداشت قد ما مهر تأیید زده‌اند.

کسی که صدمه‌ای از دیگری می‌بیند معمولاً خواستار انتقام است: بدین معنی که می‌خواهد آن شخص را با زدن صدمه متقابل به سزای کار خود برساند. در واقع کلیه اطرافیان و هواداران شخص صدمه دیده خواهان آنند که با صدمه زننده رفتار

متقابلی صورت گیرد. ولیکن این میل به انتقام به آسانی تبدیل به زنجیره‌ای از صدمات متقابل می‌شود که هر طرف در صدد تلافی نمودن صدماتی است که طرف دیگر وارد کرده است. روشن است که هیچ جامعه سازمان یافته‌ای نمی‌تواند چنین زنجیره‌ای را تحمل نماید. و حکومت قانون است که از چنین زنجیره‌ای جلوگیری می‌کند. قانون مقرر می‌کند که اشخاصی که صدمات خاصی (به موجب تعاریف قانونی) بزنند باید خسارات زیاندیدگان را جبران نمایند. همچنین قانون مقرر می‌کند که زیان‌دیده و اطرافیان و هواداران وی از انتقامجویی اضافی خودداری نماید: یعنی آنها ملزمند که رفتار قانون با خطاکار را قبول کنند و راساً در صدد اضافه کردن مجازات وی بر نیایند. بدین ترتیب قانون راهی برای ارضاء حسن انتقامجویی باز می‌کند ولی این عمل را به نحوی انجام می‌هد که از ایجاد زنجیره خطرناکی از خشونت‌های متقابل جلوگیری شود.

آشیل (۷) نمایشنامه نویس یونان باستان نخستین کسی بود که چگونگی محدود کردن حس انتقامجویی بوسیله قانون را نمودار ساخت. وی در تریلوژی (۸) خود بنام ارستیا (۹) داستان خانواده‌ای را که در اثر انتقام جویی به نابودی کشیده شد روایت می‌نماید.

در این داستان پدر خانواده یکی از دختران خود را برای خوشامد خدایان قربانی می‌کند. مادر به انتقام خون دخترش پدر را به قتل می‌رساند. پسر وی بنام ارستس (۱۰) مادر و معشوق وی را به انتقام خون پدر به قتل می‌رساند. آنگاه ارستس به دام فری (۱۱)ها (خدایان انتقام) می‌افتد که خواهان قتل وی به پاداش کشتن مادرش هستند. آنگاه بیگناهی ارستس در دادگاه به اثبات می‌رسد و الهه آتنا (۱۲) فری‌ها را وادار می‌کند که شهوت انتقامجویی را کنار بگذارد و در محدوده سرزمین خود و قوانین آن در صلح و صفا زندگی کنند. آنگاه فری‌ها تبدیل به یومنید (۱۳) می‌شوند و یومنیدها الهه‌های مهربانی هستند که از خانه و کاشانه دفاع می‌کنند ولی از خونخواهی در مورد اشخاصی که به عضوی از خانواده صدمه‌ای بزند اجتناب می‌کنند.

بدین ترتیب آشیل اظهار عقیده می‌کند که تنها راه عقلایی جهت پایان دادن به زنجیره انتقام جویی برقراری حکومت قانون است. قانون است که جرم و مجازات آنرا تعیین کرده و همچنین مشخص خواهد نمود که تحت چه شرایطی مرتکب

قانوناً مبری از گناه شناخته خواهد شد. تشخیص تقصیر و بیگناهی و مجازات‌های لازم بوسیله دادگاهی بی طرف به انجام خواهد رسید. اشخاصی که اعضاء خانواده آنها قربانی قرار گیرند باید از انتقامجویی خصوصی صرف‌نظر کرده و مجازات تعیین شده توسط دادگاه را قبول نمایند.

به علاوه حکومت قانون برتری دیگری نیز به انتقامجویی فری‌ها دارد. میل به انتقامجویی در نزد فری‌ها کور بود بدین معنی که بین انواع قتل تفاوتی قایل نمی‌شدند. اینکه از شخص قاتل خطایی سر زده یا خیر اصلاً بررسی نمی‌شد. شرایط مخففه و موجهه مطلقاً مطرح نمی‌گردید. همین که عمل شخصی سبب مرگ دیگری می‌شد کفایت می‌کرد که این الهه‌های انتقام به تعقیب، دستگیری و نهایتاً قتل وی اقدام کنند.

ولیکن قوانین یونان باستان و همه جوامع غربی بعد از آن خطای شخصی را به حساب می‌آورند. مثلاً خطاهای عمدی از خطاهای غیر عمد متمایز شناخته می‌شد و انجام عملی در شرایط اضطرار از انجام عمل به صورت خود خواسته جدا می‌گردید. فری‌ها به اینگونه تمایزات توجهی نداشتند. بدین جهت در نظر آشیل تبدیل انتقامجویی شخصی به حکومت قانون حرکتی بود از نظامی اخلاقاً کور به سیستمی که تفاوتها و تمایزات اخلاقی را در نظر می‌گیرد.

امروز نیز مانند دوره آشیل انتقامجویی بخشی از زندگی روزمره است. هواداران امروزی حکومت قانون برآنند که اگر حکومت قانون انتقامجویی شخصی را مهار ننماید پایه‌های جوامع سازمان یافته نوین سست می‌شود. علاوه بر این در جوامع مدرن این فکر از یونانیان به عاریت گرفته شده که در حکومت قانون باید به خطای شخصی مرتکبین توجه داشت و تفاوت‌های اخلاقی ناشی از آن را در نظر گرفت. این نظر ریشه عمیقی در برداشت ما از مقوله انصاف (۱۴) دارد. بموجب چنین برداشتی از مقوله انصاف است که ما معتقدیم حکومت باید به افرادی که متهم به ارتکاب اعمال مجرمانه هستند امکانات منصفانه‌ای جهت دفاع از خودشان در برابر آن اتهامات را بدهد.

هدف حکومت قانون آن است که میل به انتقام را مهار و رام کند. باید دانست که عدم مهار حس انتقامجویی باعث نابودی حکومت قانون می‌شود. برای آن دسته

از ما که در جوامع نسبتاً امن و تثبیت شده زندگی می‌کنیم مهار نمودن حس انتقام‌جویی خیلی دشوار به نظر نمی‌آید لیکن تاریخ نشان می‌دهد که فری‌های درون ما به آسانی تبدیل به یومندی نمی‌شوند. بدین جهت میل به انتقام نمادی از یک خطر مداوم و مهم است که حکومت قانون را تهدید می‌کند.

انتقام‌جویی چنان حس قدرتمندی است که گاه باعث می‌شود مردم خواهان توقف یا تعلیق قانون شوند تا بتوانند از کسانی که ظاهراً باعث ایراد صدماتی شده‌اند انتقام گیرند. چنین خطراتی در نظامهای دموکراتیک و نماینده مدار نیز وجود دارد. آنگاه که قشری عظیم از مردم خواهان انتقام‌جویی بر خلاف قوانین می‌گردند حکومت شدیداً تحت فشار قرار می‌گیرد که نسبت به اصول حکومت قانون تساهل و تجاهل پیش گیرد. در چنین وضعیتی امکان دارد اشخاصی کاملاً بی‌گناه مانند گوسفند قربانی و سیله‌ای برای رفع عطش انتقام‌جویی همگانی بکار روند.

آزادی

بشر از دیر باز در تلاش بوده است که فساد دولتی و انتقام‌جویی شخصی را از طریق قانون مهار کند. لیکن عصر نوین علایق تازه‌ای را مطرح کرده است که در اعصار قبل وجود نداشت. این علایق نوین مربوط به نگرانی از آزادی‌های شخصی در برابر سرکوب دولتی می‌گردند.

آزادی در معنی قدیم

فلاسفه قدیم حتی آن دسته از آنها که طرفدار حکومت قانون بودند در خصوص آزادی نظریاتی متفاوت با متفکرین جدید داشتند. در نظر قدما آزادی به معنای حق شرکت در مباحثات و تصمیمات جامعه سیاسی بود نه به معنای فضای شخصی و خصوصی که باید از گزند جهان خارج حفظ شود. بعلاوه در نظر قدما هدف غایی جامعه سیاسی و قوانین آن اشاعه زندگانی توأم با فضیلت در بین کلیه شهروندان بود.

زندگانی توأم با فضیلت یا به عبارت دیگر زندگی خوب ترکیبی از فعالیت ذهنی مشارکت سیاسی و تمتع از لذایذ زندگی دانسته می‌شد. کار یدی و فعالیت بازرگانی عموماً مورد تحقیر بوده و مناسب شهروندان واقعی شناخته نمی‌شد. کارهای یدی

و بازرگانی تحت عنوان کارهای کثیف به کسانی واگذار می‌شود که گویا بنا بر طبیعت خود قادر به انجام وظایف شهروندی نبودند. زنان و بردگان نیز در زمره همین افراد قرار داشتند. هدف از قوانین آن بود که طبقات پایین به وظایف خود عمل نمایند تا شهروندان آزاد مجبور نگردند به تحمل مشقاتی تن دهند که مانع پیروی از فضایل زندگی هستند. بدین ترتیب هدف قوانین مطلقاً آن نبود که فرد را در پیروی از تلقی‌اش از زندگی خوب آزاد باشد.

آزادی در معنی نوین

در عصر نوین در جامعه غرب برداشتهای متفاوت و متضادی در مورد اینکه خوب چیست وجود دارد. با توجه به التزام به فکر تساوی انسانها و نظر به این گونه قضاوت‌های اجتماعی است که بسیاری از متفکرین جدید بحث کرده‌اند که هر فرد باید از عرصه وسیعی از آزادی برخوردار باشد که در آن بدون دخالت خارج بتواند افکار خود را مورد زندگانی خوب و با معنی دنبال نماید.

حکومت خودکامه قصد دارد دیدگاه خود را در مورد مصلحت جامعه دنبال نماید دیدگاهی که احتمالاً با عرصه آزادیهای فردی تصادم داشته و یا حتی آنرا از بین خواهد برد. این امر حتی در مورد دولتهایی که مصالح عموم را - نه به عنوان پوششی بر فساد شخصی خود بلکه - صادقانه دنبال می‌کنند نیز صادق است. حتی حکومت‌هایی که در تکاپوی منافع خود نیستند نیز نباید برای دنبال کردن برداشت خود از نفع عموم قدرتی نامحدود داشته باشند. لذا متفکرین جدید معتقدند که حکومت قانون قدرت دولت را در انجام امور به نحو دلخواه خود محدود نموده و دولت را حتی از اینکه برداشت و تلقی خود را از مصلحت عموم دنبال کند منع می‌نماید.

فلاسفه از دیرباز بحث نموده‌اند که آیا قواعدی که باعث سرکوب مردم شده یا رفتار غیر منصفانه‌ای با مردم بنمایند نیز بخشی از قوانین شمرده می‌شود یا خیر. برخی معتقدند که قواعد غیر منصفانه مثل قواعد پیگرد مذاهب هرگز نمی‌توانند قوانین معتبری باشند ولی گروهی دیگر با این نظر مخالفند. در اینجا فقط باید به این نکته مهم توجه کرد که برای حفظ حریم آزادی‌های فردی حتی اگر قواعد غیر منصفانه را بخشی از قوانین بدانیم نیز باز حکومت قانون بهتر از حکومت‌های خودکامه است.

زیرا یک دولت خود کامه اگر بنخواهد مذهب خاصی را تحت پیگرد قرار دهد می‌تواند پیروان مذهب مزبور را حتی بدون وضع قواعد کلی به مجازات برساند. چنین دولتی همچنین ممکن است قواعدی را علیه مذهب خاص وضع و آنرا عطف بماسبق اجرا کند و یا قواعد موضوعه را مخفی نگاه دارد و یا اینکه افراد خاطی را بدون دادن حق دفاع محکوم کند و یا اینکه متخلفین را بسیار شدیدتر از مقررات قانون تنبیه نماید.

گذشته از اینها حکومت خود کامه با فقدان قواعد روشن و آشکار تأثیری مایوس‌کننده بر آزادی فرد دارد. زیرا فرد نمی‌داند کدامیک از اعمال وی قابل پیگرد توسط دولت است لذا با ترس از اینکه گام بعدی وی مجازات دولت را در پی داشته باشد دامنه اعمال خود را محدود می‌کند.

در مقابل دولت تحت حاکمیت قانون از انجام بسیاری از اعمال محدود کننده آزادی ممنوع است. البته دولت قانونمدار نیز ممکن است دست به وضع قوانین تعقیبی بزند و حکومت قانون مانع از این امر نیست (به فرض اینکه قواعد غیر منصفانه را نیز بخشی از قانون تلقی کنیم) ولیکن حداقل حکومت قانون باعث خواهد شد که فرد از قبل بداند کدام اعمال مذهبی قابل مجازاتند و پیامد انجام آنها چیست. متفکرین حقوقی این امر را تحت عنوان اخطار منصفانه (۱۵) مورد بحث قرار می‌دهند و آن هشدار است به فرد که بداند چه رفتاری وی را قابل تعقیب و مجازات مقامات می‌نماید. همچنین حکومت قانون باعث می‌شود که متخلفین فرضی از امکان اثبات بیگناهی خود برخوردار باشند هر چند این امور باعث نمی‌شود که همه خواسته‌های ما در مورد آزادی‌های فردی تأمین گردند ولیکن بهر حال بهتر از حالتی است که ممکنست ما در تحت حکومت خود کامه داشته باشیم.

پانوشته‌ها:

- 1- nullum crimen sine lege
- 2- nulla poena sine crimen
- 3- trespassing

۴- این اصل باید در دعاوی مدنی نیز رعایت شود.

- 5- legality

۶- قدرت سیاسی عبارت است از:

- الف - قدرت وضع مقررات و صدور فرامین برای جامعه.
- ب - قدرت اجرای مقررات و فرامین مذکور.
- ج - ایجاد تشکیلاتی که قدرتهای مذکور در بندهای الف و ب را داشته باشد.
- د - امکان تغییر و لغو قواعد حاکم بر تشکیلات مزبور.

- 7- Aeschylus

- 8- trilogy

- 9- the Orestia

- 10- Orestes

- 11- Furies

- 12- Athena

- 13- Eumenides

- 14- fairness

- 15- fair Warning



پښتونستان ګاونډي او مطالعاتي علوم ښوونځي
پرتال جامع علوم انساني